

گفته شد که خواهان خارج شدن من از کشور نیستند.

طوفانیان، مساله‌ی ماموریت «اریک فون ماربود» را مطرح کرد و ما، جزئیات بیشتر مساله‌ی یادداشت تفاهم را مرور کردیم. گفت: برای او دشوار است که این یادداشت تفاهم را امضاء کند و اگر امضاء کند، مایل است تاریخ آن را ژانویه‌ی سال قبل بگذارد. معتقد بود که هر کس دیگری هم که چنین سندی را امضاء کند، در شرایطی که مخالفان در حال به قدرت رسیدن هستند، به خودش صدمه زده است.

گفتم: که من حرف تو را درک می‌کنم و خواهم کوشید و اشنگتن را متقاعد کنم که در نوشتن متن و کلمه‌های این یادداشت، دقت زیادی صورت دهد. اما از این همکاری سهاسگزار خواهم بود، زیرا ما به چنین سندی احتیاج داریم.

در مورد نفتکش‌ها صحبت کردیم و گفته شد: فردا این امید وجود دارد که کشتی وارد رودخانه شود تا نفت خود را تخلیه کند. من خوشبینی آنها را نداشتم. در حال صحبت کردن بودیم که صدای غرش هواپیمای اف ۱۴ را بر بالای سرمان شنیدیم، از ربیعی پرسیدیم: چه کار دارید می‌کنید؟

ربیعی گفت: داریم درخواست شما را انجام می‌دهیم و نمایش قدرت می‌دهیم و نشان می‌دهیم که تجهیزات، هنوز در داخل کشور است.

گفتم: عالی است. امروز چند پرواز خواهید داشت؟

پاسخ داد: امروز بیش از یکصد پرواز خواهیم داشت و نشان خواهیم داد که توان پرواز داریم و تجهیزات، هنوز در داخل کشور است. ربیعی نگاهی حاکی از غرور و پیروزی به اطراف انداخت.

در این موقع ناگهان پیامی تلفنی رسید که مخالفان در حال حمله به ستاد مرکزی ژاندارمری در تهران هستند. گفتم که این محل باید فوراً به عنوان یکی از ارکان حیاتی دولت تلقی شود و (نیروهای نظامی) به حفاظت از آن بپردازند. به نظر من، بهترین راه، این بود که با استفاده از گاز اشک‌آور، به تیراندازی هوایی بر سر تظاهرکنندگان پرداخته شود. اگر موثر نبود لوله‌ی تفنگ‌ها باید پایین می‌آمد تا بفهمند که ارتش اهل عمل است. (در حقیقت با این اعتراف درمی‌یابیم که شهدای میدان ۲۴ اسفند آن روز در جلو قرارگاه مرکزی ژاندارمری به دستور مستقیم شخص هایزر کشته شده‌اند - م) قره باغی فوراً به سراغ تلفن رفت و با بختیار صحبت کرد و بعد آجودانش را خواست و به زبان فارسی به او

«دستور آتش» داد. بعد به سمت من بازگشت و گفت همان طور که تصمیم گرفته ایم، عیناً عمل خواهد شد.

تلفن بعدی خبر داد که تظاهرکنندگان تیمسار تقی لطفی یکی از فرماندهان ژاندارمری را گرفته اند. کمی بعد خبردار شدیم که ارتش به دستور ما وارد عمل شده است. کوشیده بودند بدون تیراندازی مستقیم، مردم را متفرق کنند، اما موفق نشده بودند. لذا تیراندازی مستقیم به سمت آنها را شروع کرده بودند. از میزان تلفات، گزارش دقیقی نداشتیم. اما خبر یافتیم که بعد از این تیراندازی‌ها، جمعیت عقب نشسته است.

پیامی دریافت کردیم مبنی بر این، که آیت الله تصمیم گرفته است، آمدنش را به تهران، تا دو یاسه روز دیگر، به تعویق بیندازد. باز به بررسی مسایل مربوط به حادثه‌ی دردناک ژاندارمری پرداختیم. گروه، آرام و منطقی به نظر می‌رسید. اما نمی‌دانستیم، این حادثه، بعد از آمدن آیت الله تا کجا دوام خواهد داشت. هنوز نمی‌توانستم به هم ریختن صفوف آنها را در بازگشت آیت الله مردود بدانم.

با عجله به سفارت بازگشتم تا بدانم نتیجه‌ی مذاکرات سفیر سولیوان با بختیار چه بوده است. گفت که، بختیار بسیار نگران تر از ملاقات قبلی بوده است. اما مطلب جدیدی برای گزارش دادن نداشت. من و سولیوان در مورد توان ارتش با هم مذاکره کردیم و من گفتم که به اعتقاد من، ارتش هنوز سازمانی منضبط و با تشکیلات است. اما سولیوان نظر من را قبول نداشت. سولیوان معتقد بود، لحظه‌ای که [امام] خمینی وارد ایران شود، اکثر نیروهای ارتش به او خواهند پیوست.

بعد، در این مورد صحبت کردیم که اگر معلوم شد، بختیار در حال افول است، آیا امکان دارد ارتش وارد عمل شود، یا نه؟ در مورد این مساله من و سولیوان، توافق نظر نداشتیم. من قطعاً معتقد بودم که اگر بختیار از ارتش بخواهد که زمام امور را در دست بگیرد، ارتش اطاعت خواهد کرد. سفیر سولیوان معتقد بود که ارتش اطاعت نخواهد کرد.

آن شب، هنگامی که سرگرم عبور از محوطه‌ی سفارت به سمت ساختمان مرکزی بودم، خیابانها را شلوغ‌تر از شب‌های گذشته دیدم و صدای تیراندازی‌ها هم، بیشتر از همیشه بود. احساسات بالا گرفته بود و ما از دوه‌ی آرامش، فاصله‌ی بیشتری می‌گرفتیم. محافظان سفارت سریع عمل می‌کردند.

در واشنگتن، وزیر دفاع، هارولد براون، در دسترس نبود، لذا من گزارشم را به